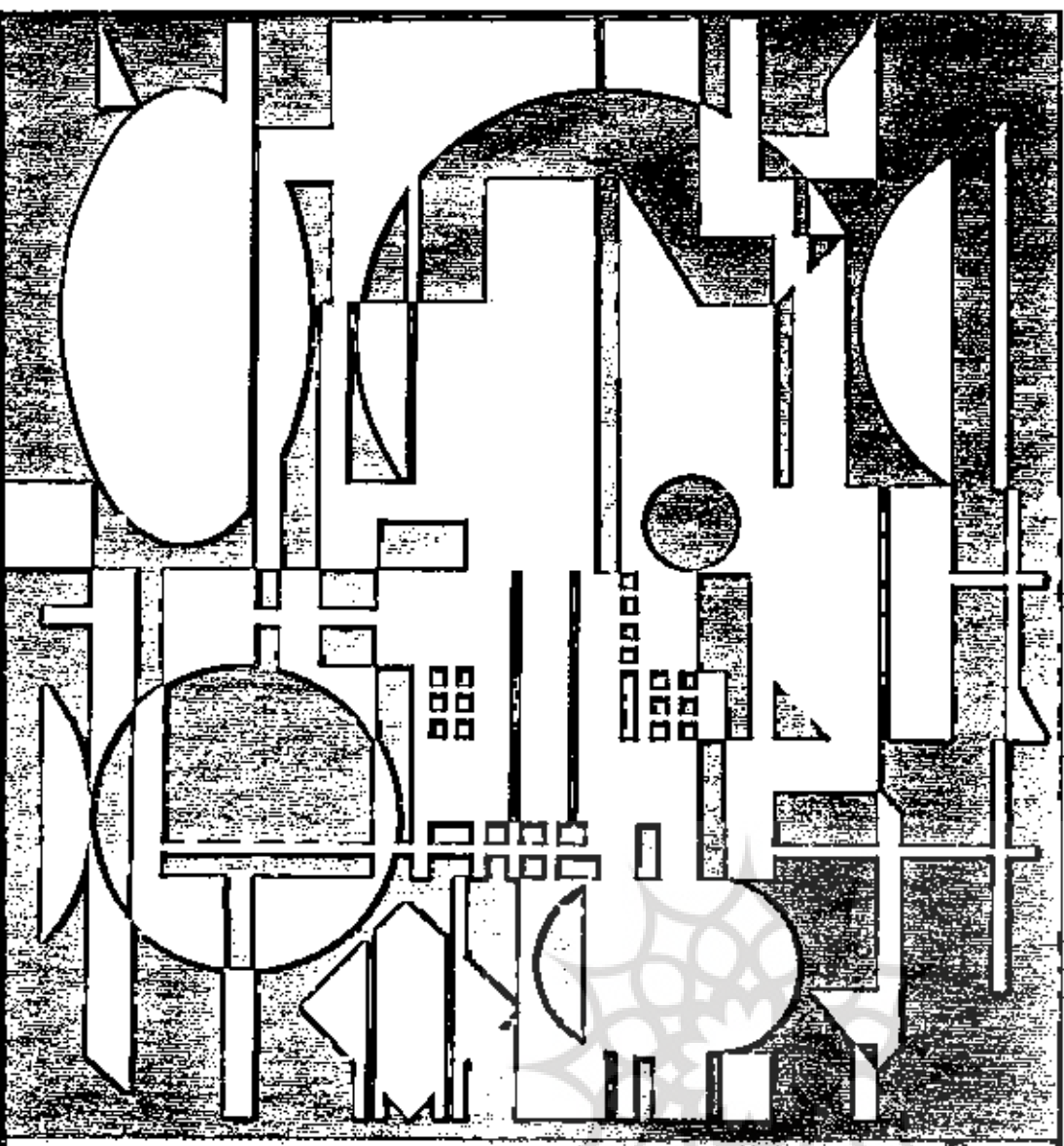


بار دوم در انقلاب اسلامی و این بار بسی جدی‌تر و  
فصلیت و جریان یافتن را می‌طلبید این نیروی  
فکری و اجتماعی مدین را این‌رو که اتحاد و پیوستگی  
از طبقات متوسط جدید در معرض الهام آن قرار  
داشتند اینک به دنبال سرانجام این اتحاد بود که  
به وسیله آن تعالیم خود را در صحنه سیاست  
لیون جاری و رها سازد. حجت الاسلام خامنه‌ای  
کسی بود که با او لیب‌الیزم ملتهب فرانسوی در  
سیاست عملی ایران آغاز شد. اما بسی مهم‌تر  
آن که هم‌ویدن پایان نیز داد.

خاتمی اکتیم آندیشه سیاسی معاصر ایران  
خاتمی تمام نیروی آندیشه سیاسی مدین  
را در ایران آزاد کرد و سپس بیرو و التهاب آن را  
از آن مستند یا خاتمی تاریخ خود افزایی مرفوزی  
ارزش‌های سیاسی مدین در ایران پایان گرفتند  
چنان‌که پایانی که اگر بزرگ‌تری بخواهد در جمعی  
به صورت مجرد از این ارزش‌ها سخن بگوید  
(مثلاً کت سیاسی، تخریب و هالی از استبداد)  
ممکن است لیخندی نثار او شود. این لیخند  
بدان مناسبت که اینک در دوران جدیدمطلبیت  
محمود و عملی (عقلی‌سی بودن) جلی برای  
عقلانیت عام و فلسفی باقی نگذاشته است. به  
وسیله خاتمی تاریخ تفکرات و تمایلات فترتلی  
در سیاست ایران به آغاز تاریخ تصورات عملگراییه  
در این سیاست پیوند خورد.

در این موقعیت شاید بهتر است از خاتمی  
انتیاج مرفوزی بر آندیشه و عمل حجت‌الاسلام  
خاتمی سخن بگوییم. به صیلت دیگر، نتیجه  
آندیشه و عمل خاتمی از آندیشه و عمل شخصی  
ایشان جدا است. ممکن است برخی بگویند  
حجت‌الاسلام خاتمی لیب‌الیزم سلطنتی‌ها را  
مخصوصاً در چهار سال اول ریاست جمهوری خود  
نمایش می‌داد. اما مهم تفکر سیاسی - اجتماعی  
حجت‌الاسلام خاتمی نبوده هم‌و حتی شاید نتایج  
سیاسی - اجتماعی این تفکر هم نبسته مهم  
نقش تاریخی ایشان است. خاتمی در کل چگونگی  
انقلابیگری بر شوهر اما مرفوزی فرانسوی در سیاست  
ایران را اثر نگذاشت و آن را با سیاست و سپس راه را  
برای تجزی عقل عرفی (الکن گفتگوگر مسائل  
عینی، تو افکات محدود در ک عینی تراز مسائل  
واقعی) باز کرد. ماین راه را اقبیل از ظهور خاتمی  
آندیشه فراز روی با آندیشه انقلاب فرانسوی  
ساخته بود. ماین انقلابیگری فلسفی شوهر نهاد دولت  
را حقیر و کجهتت سنت و المرفوزی، تجزی‌های  
محدود و بی‌ارکام لیبیت و ارزش‌های سیاسی  
عام و تجزی‌های شوهر را چنان سلطوری می‌نماید این  
انقلابیگری به نام جامعه (جامعه‌های زنده سیاسی  
و به حد مدعی) اتحاد جفنه راه‌چون هتتر  
که به نام نژاد المانی، المانی‌ها را به کشتن می‌داد  
آندیشه می‌گرفت و آندیشه آزادی فردی علیه  
واقعیتهای جزئی (جزئی آزادی فرد اقدام می‌کرد  
و قانون گرایی فترتلی که از سوی معاصر دولتی  
تالیخ می‌شد فضاهای آزاد ناشی از حیات عرفی  
را محدود می‌کرد. حجت‌الاسلام خاتمی نشان  
مرگ بر پارادایم فرانسوی آندیشه سیاسی معاصر  
ایران زد. او به یکی از دستاوش در دانشگاه تربیت  
مدرس گفته بود: برای نامزدی ریاست جمهوری  
استخاره کردم. خوب آمد. شرکت کرده. شاید راز  
خوب بر آمدن آن استخاره همین بود. پایان صد  
سال سیاست‌تورزی فترتلی و آغاز عقل عرفی در  
سیاست ایران. به وسیله حجت‌الاسلام خاتمی  
در سیاست ایران عقلانیت فترتلی تضعیف شد  
و عقلی‌سی بودن فلسفی تقویت به وسیله او  
جمهوری اسلامی چالش بزرگ مدینه سیاسی  
(یا پارادایم آندیشه سیاسی معاصر) را پشت سر  
نهاد و اینک باید خود را برای چالش‌های بزرگ  
دیگر (کارآمدی، آنتی دین و آزادی پیوند  
نظری اسلام و ایران، پیوند تفکر سیاسی امام  
خمینی (ره) با گرایش‌های سیاسی طبقات  
متوسط مدین، پیوند دولت جمهوری اسلامی و  
روشنفکران (ره) آماده کند.



# مارکسیسم و ساختارگرایی

طبقات اجتماعی در آندیشه لیونگوس و پولاتزاس

دارند تا تناقض‌هایی که کنشگران با آن روبرو  
لویس آلتوسر را می‌توان اولین مارکسیست  
ساختارگرا دانست که به بازخوانی آثار مارکس به  
ویژه «کاپیتال» پرداخت و برداشتی ساختاری  
را از آثار مارکس ارائه کرد. آلتوسر معتقد بود که  
آندیشه‌های مارکس در طول زندگی وی، تغییر موضع  
داده است و در واقع یک «تک‌ت‌مرفوزت‌نمایشه»  
برای آثار مارکس در نظر داشت. به عقیده وی  
صفت‌نوشته‌های ۱۸۴۲ و مسایر آثار مارکس تا پیش  
از ۱۸۴۵ زمانی نوشته شدند که مارکس به شدت  
تحت تأثیر هگل، فلسفه آلمان غربی و نگران اثر  
مخرب شرایط از خودبیگانه کننده سرمایه‌داری بر  
نوع انسان بود. اما بعد از ۱۸۴۵، یک نوع جهت‌گیری  
علمی‌تر (به زعم آلتوسر) در آثار مارکس قابل  
مشاهده است. آلتوسر می‌گوید که مارکس در  
۱۸۴۵ «کنشی علمی» انجام داد که از جهت ماهیت  
و پیش‌دهانش در تاریخ مسافه نداشت. البته موضوع  
آلتوسر نسبت به جهت‌گرایی اقتصادی ملایم‌تر بود  
چرا که اعتقاد داشت اقتصاد در آخرین مرحله  
تعیین کننده (Determination) است. یعنی  
اگر چه اقتصاد اهمیت بنیادی دارد اما دیگر اجزای  
ساختاری نیز از اهمیت شگرفی برخوردارند. آلتوسر  
دو گانه «ساده» زیربنای - رویتار پایه چالش می‌کند  
به عقیده وی رویتارهای جمله تنها اساس اقتصادی  
را از سطح نمی‌کنند بلکه از «استقلال نسبی»

بهریزه ساختارهای سیاسی و فرهنگی یک نیز توجه  
دارند. در حقیقت این مارکسیست‌ها ساختارهای  
دیگر را صرفاً بازتاب ساختار اقتصادی نمی‌دانند و تنها  
می‌بینند که ساختار اقتصادی در «آخرین مرحله»  
نقش «تعیین کننده» دارد. آن‌ها نه تنها اهمیت  
نظام سیاسی و فرهنگی را می‌پذیرند بلکه برای  
آن‌ها «تخریب‌کنندگی نسبی» قائلند. به شکلی که این  
ساختارهای سیاسی و فرهنگی می‌توانند مستقلانه  
تغییر مستقلی را در پیش گیرند و در هر لحظه‌ای از  
زمان می‌توانند به صورت تیرهای مسلط بر جامعه  
پدیدار شوند. مارکسیست‌های ساختاری بر هر ساختار  
که تأکید روزنده بجز معتقدند که کنشگران انسانی  
صرفاً جایگاه‌هایی را در این ساختار‌ها می‌کنند  
به این معنی که کنشگران بیشتر تحت انزام این  
ساختار‌ها به سر می‌برند یا وجود دلالت‌های احتمالی  
یک چنین دیدگاهی، این ساختار گرایی نمی‌خواهند  
نتیجه‌گیری کنند که آنچه فقط باید بنشینند و در  
انتظار از هم گسیختگی نهایی نظام ساختاری بمانند  
به گفته پولاتزاس «اگر ما تنها سیاست صبر و انتظار  
را در پیش گیریم، هرگز آن روز بزرگ را نخواهیم دید»  
باکه فقط شاهد روزه ناگهانی در نخستین ساعات صبح  
خواهیم بود. تصور فروپاشی ساختارهای جامعه بر  
علاقه عمده دیگر مارکسیست‌های ساختاری نیز  
دلالت می‌کند. تناقض‌های مرفوزی نظام آن‌ها به  
تأکید بر تناقض‌های میان ساختارها بیشتر گرایش

کاوه مظفری  
یکی از نظریه‌پردازان برجسته و مطرح  
مارکسیسم در دوره پس از جنگ جهانی دوم  
لیونگوس پولاتزاس است. آندیشه‌های وی با  
رویکردی ساختاری بیشتر در باره طبقات  
سیاست و دولت می‌باشد. آثار عمده پولاتزاس  
در زمینه نظریه مارکسیستی به ویژه در باره  
طبقات اجتماعی، قدرت سیاسی و دولت  
بوده است. مشاجرات او با آلف میلبرند بر سر  
ماهیت دولت سرمایه‌داری به صورت یکی از  
مباحث کلاسیک نظریه پردازان در این زمینه  
در آمده است. آثار عمده پولاتزاس عبارتند از:  
قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی (۱۹۶۸)،  
عقبات در سرمایه‌داری معاصر (۱۹۷۵)،  
دولت قدرت و موسیالیسم (۱۹۷۸)،  
هائوسم و دیکتاتوری (۱۹۷۹)، و «بهران  
دیکتاتوری‌ها» (۱۹۷۶).

مارکسیسم ساختاری و آندیشه‌های  
پولاتزاس  
مارکسیست‌های ساختاری به بررسی ساختارهای  
سلط بر جامعه سرمایه‌داری گرایش دارند. اقتقاد  
برای مارکسیست‌های ساختاری بسیار حاکم اهمیت  
است. اما نمی‌توان آن‌ها را تقلیل‌گرایان اتونومیست  
یکی دانست. آن‌ها به ساختارهای گوناگون دیگر

تیزر خوردارند و حتی در زمانی می توانند علم سلطنت (Domination) گردند به نظر آنوسر یک فورملیون اجتماعی از سه ساختار اصلی تشکیل می شود: «اقتصاد»، «سیاست» و «ایدئولوژی». کنش های متقابل این اجزای ساختاری «کل» اجتماعی را در هر زمانی می سازند در مجموع می توان آثار و تحلیل های آنوسر را شاخه اصلی مارکسیسم ساختار گرا به حساب آورد.

بطور کلی یولانزس کوشیده اندیشه های ساختارگرایانه آنوسر را در تحلیل طبقات اجتماعی و رابطه آن ها با دولت به کار بگیرد. اما چرخش های نظری محسوس از نظریات آنوسر در آثار او وجود دارد. به ویژه آثار متأخر مانند «دولت، سوسیالیسم و قدرت» که به عمل و روابط نیروهای اجتماعی توجه بیشتری دارد در حالی که آنوسر از همه بیشتر به خاطر نقد منون مارکسیستی شهرت دارد. یولانزس بیشتر بر تحلیل جهان واقعی و قضایای چون طبقه اجتماعی، دولت سرمایه داری و دیکتاتوری تأکید می ورزد. او ضمن تحلیل هایش، نه تنها اقتصاد گرایی اجبار گرایی اقتصادی بلکه ساختار گرایی آنوسر و سایر همکارانش را مورد انتقاد قرار داده. بدین سان یولانزس، مستقیم تر از برخی چهره های ساختاری از افراد دیگر وابسته به مکتب مارکسیسم ساختاری فرقه جدا کرد. برای مثال او سرمختانه کوشید تا به نظریه پردازان جنبه عینی ببخشد. دیگر آنکه او بسیار بیشتر از مارکسیست های ساختاری دیگر، درگیر فعالیت های انقلابی روز شد. اما در مجموع می توان یولانزس را یک مارکسیست ساختاری دانست، چرا که بسیاری از جهت گیری هایش با آن ها مشترک است. او نیز اقتصاد گرایی لوبیه را رد می کند و آن را انحرافی فلسفی از هتدیان استرالیز می انگاشد. می داند همچنین مارکسیسم هلکی و مکتب هتدالی را که هر دو بر عوامل ذهنی تأکید دارند، رد می کند و تحلیل ها و تبیین های آنان را «غایتگر ایامه قلمداد می کند».

جائ کلام آثار یولانزس این نظر است که سرمایه داری نوین از سه عنصر سازنده اصلی ساخته شده است: دولت، ایدئولوژی و اقتصاد. یولانزس نظر واقع بینانه در مورد این ساختار ها دارد و بر خلاف مارکسیست های ساختاری دیگر، آن ها را در انقراض به گونه ای بسیار تدریجی مورد تحلیل و نقد قرار می دهد. یکی از رویکردهای نظری و فلسفی او که در آن با مارکسیست های ساختاری دیگر اشتراک دارد، مبحث خودمختاری نسبی است. «این تصور است که ساختارهای گوناگون جامعه سرمایه داری به نسبت مستقل از یکدیگرند. اما یولانزس این رویکرد را بیشتر از اندیشمندان دیگر بیست داد. او استدلال می کرد که دولت سرمایه داری با جنبای نسبی اقتصاد سیاست و خودمختاری نسبی دولت از طبقات حاکم مشخص می شود. همین قضیه در مورد اقتصاد و ایدئولوژی نیز صادق است. دولت به استقلال نسبی به حوزه های دیگر جامعه وجه تمایز دیگر یولانزس به شکل می آید. برای مثال او از خودمختاری نسبی اجزای گوناگون سازنده یک طبقه اجتماعی مانند چرخه ها، قشر ها، رده ها و جناح های گوناگون سخن می گوید. یولانزس همه اجزای ساختاری جامعه سرمایه داری را در ارتباط متقابل می داند. هر چند که بر خودمختاری نسبی هر یک از آن ها نیز تأکید می ورزد. این قضیه جنبه متمایز دیگری از کار یولانزس را نشان می دهد که مربوط می شود به بحث درباره اجزای گوناگون بسیاری از ساختارهایی که مورد تحلیل قرار داده بود. او ساختارها را به مثابه جمعیت هایی یکپارچه در نظر نمی گرفت، بلکه آن ها را مرکب از چندین خرده ساختار می دانست. در این زمینه مشهورترین تصور او، تصور «جناح های» طبقات اجتماعی است که در کتاب طبقات در سرمایه داری معاصر، ارائه شده است. به عبارت دیگر به نظر او یک طبقه اجتماعی جامعه ای یکپارچه نیست بلکه از چندین خرده واحد تشکیل شده است. به همین سان او در چهار چوب ساختارهای سیاسی و ایدئولوژی یک نیز از خرده واحدها سخن می گفت. در این زمینه از اصطلاح «رده ها»

استفاده می کند که از طریق جای شدن در روابط سیاسی و ایدئولوژی یک مشخص می شوند. نمونه های این رده ها عبارتند از کارکنان دولت که از طریق رابطه شان با دستگاه دولت مشخص می شوند و رده روشنفکران که از طریق نقش شان در ساخت و پرداخت ایدئولوژی مشخص می شوند.

طبقه با اجتماعات چنانکه اشاره شد بحث درباره مختصات طبقات اجتماعی در سرمایه داری از مباحث عمده یولانزس است که به ویژه در کتاب «طبقات در سرمایه داری معاصر» (۱۹۷۵) مطرح می شود. وی از منظر یک مارکسیست به مسائل اجتماعی می نگرد و نظام قشر بندی اجتماعی را در چارچوب مفاهیم مارکسیستی تحلیل و تبیین می کند. از این رو برای پرداختن به نقطه نظرات یولانزس در زمینه طبقات اجتماعی، لازم است کلیاتی از لایه های مارکسیستی را به عنوان مقدمه یادآوری کنیم.

همانگونه که یولانزس ذکر می کند «طبقات» در تئوری مارکسیستی هیچ معنایی از عاملین اجتماعی هستند که اساساً و نه لحظه لحظه توسط موقعیت شان در فرایند تولید تعریف می شوند. به بیان دیگر طبقه اجتماعی، پایگاه مشترک افراد در سازمان اجتماعی تولید و روابط مالکیت است. مفهوم طبقه در آثار مارکس در صلاح تحلیل اقتصادی بیشتر نمود دارد. بدین معنی که پایگاه اقتصادی افراد بخشی «فلسفی» در تعیین طبقه اجتماعی در زمانه های این نتیجه را گرفت که پایگاه اقتصادی، برای تعیین طبقه اجتماعی، شرط «کافی» می باشد، بلکه صرفاً شرط لازم است. یولانزس به تبعیت از آنوسر در برداشت از آثار مارکس انعاز می دارد که عوامل اقتصادی در شکل دهی به صورت بندی اجتماعی، «در نهایت» نقش تعیین کننده دارند. اما سیاست و ایدئولوژی (روایت) نیز از نقش مهمی برخوردارند. بنابراین می توان گفت که طبقه اجتماعی متأثر از مجموعه عوامل اجتماعی است که موقعیت های ساختاری و ایدئولوژی

برای تشریح و توصیف بهتر موقعیت طبقاتی در فرایند تولید، باید به توضیح مفهوم «شیوه تولید» (Mode of Production) بپردازیم. شیوه تولید (۱) همان فرایند اجتماعی تولید در دوره تاریخی خاص است. در واقع مجموعه عوامل و روابط تولید میان انسان ها با هم و همچنین با طبیعت است. هر شیوه تولید به دو بخش تقسیم می شود: ۱- «فرایند کار» شامل نیروی مولد (انسان) و ابزار و وسایل تولید زمین، مواد و منابع اولیه، و سایر مشخصه فنی کار؛ ۲- «روابط اجتماعی تولید» شامل روابط مالکیت و سازماندهی اجتماعی تولید. در مفهوم شیوه تولید، رابطه انسان با طبیعت و با سایر انسان ها و چگونگی تولید مصرف و توزیع تولیدات اجتماعی مشخص کننده جایگاه طبقاتی می باشد. در تمامی جوامع طبقاتی در سطح تحلیل تجربی (دو طبقه اصلی در هر شیوه تولید نقش دارند. طبقاتی که نیروی مولد را تشکیل می دهند طبقه استثمار شونده) و طبقاتی که مالکیت وسایل و ابزار تولید را در دست دارند. مالکوی طبقاتی مارکس در مورد شیوه تولید سرمایه داری نیز از مفاهیم بالا پیروی می کند. دو طبقه اصلی «بورژوا» و «پرولتاریا» در شیوه تولید سرمایه داری وجود دارند. اما در صلاح تحلیل فلسفی، هنوز هر جامعه ای که سرمایه داری به عنوان شیوه تولید مسلط وجود دارد، باز مانده های شیوه های تولید پیشین مشاهده می شوند. همچنین رشد طبقه متوسط «جدید» باعث گردیده که تقسیم طبقات اجتماعی به دو قطب کلاماً مجزا به سادگی میسر نباشد. یولانزس یکی از اندیشمندان برجسته است که با بازخوانی مجدد لایه های مارکس، شیوه های مدل کامل و جامعی برای تعریف و تعیین جایگاه های طبقاتی ارائه دهد. یکی از مفاهیمی که وی درباره آن مطالعات بسیاری انجام داده است، مفهوم مالکیت است.

روابط مالکیت در هر شیوه تولید نقش مهمی در تعیین جایگاه طبقاتی افراد دارد. مالکیت از نگاه مارکس دارای دو وجه است: ۱- مالکیت

(Ownership) کنترل «واقعی» اقتصادی ابزار تولید یعنی قدرت تخصص ابزار تولید برای استفاده و کنترل تولیدات حاصل از آن، ۲- «تصاحب» (Possession) به معنی ظرفیت به کارگیری و کنترل ابزار تولید. به عقیده یولانزس افرادی که هر یک از انواع مالکیت فوق را دارا باشند، بورژوا قلمداد می شوند. به عبارت دیگر بورژوازی کنترل واقعی ابزار تولید را در اختیار دارد و می تواند شیوه اصلی بهره برداری از آن را تعیین کند. البته این کنترل واقعی، ضرورتاً «فلسفی» یا مالکیت حقوقی ندارد و مالکیت حقوقی «عصری» روایتی است (۲) که به هر حال در نظام سرمایه داری، مالکیت اقتصادی و واقعی وسایل تولید همراه با تصرف عملی آن ها و کنترل شیوه بهره برداری از آن هاست. در زمینه چنین بحثی است که یولانزس مسأله جایگاه طبقاتی مدیران را مطرح می کند.

کارگرهای عمدگی که طبقه مدبران انجام می دهند یعنی تعیین نحوه بهره برداری از وسایل تولید و هدایت سازمان کار مولد، با مالکیت عینی و اقتصادی و کنترل واقعی وسایل تولید همبسته است. یولانزس از امکان جنبای مالکیت اقتصادی وسایل تولید و کنترل آن ها به ویژه در سرمایه داری انحصاری پیشرفته سخن گفته است. با پیشرفت فرایند تمرکز و لایه های سرمایه و پیدایش سرمایه داری انحصاری، کنترل عملی گروه مدیران بر وسایل تولید تصاحب بدون مالکیت اقتصادی (فرایند) می آید. با این حال یولانزس استدلال می کند که فرایند جنبای مورد نظر، به این معنی نیست که کنترل عملی وسایل تولید از جایگاه ساختاری سرمایه جدا شده باشد. طبقات چیزی جز موقعیت ها و جایگاه های ساختاری نیستند و طبقه سرمایه در نیز یکی از این موقعیت ها است. فرایند جنبای ضروری تنها حاکی از این است که کارگرهای موقعیت طبقاتی، تعیین کننده جایگاه گروه مدیران در تریون روابط طبقاتی است.

برای تعریف پرولتاریا طبقه کارگر، صرفاً نمی توان با استفاده از مفهوم مالکیت ابزار تولید توصیف کامل و جامعی ارائه داد. بدین معنی که پرولتاریا با قاعده مالکیت ابزار تولید می باشد اما تعریف معکوس از آن است. یعنی نمی توان هر گروه فاقد مالکیت را پرولتاریا به حساب آورد. در حقیقت مشخص کردن مرز و محدوده طبقه متوسط (خرده بورژوا) از طبقه کارگر (پرولتاریا) بسیار حائز اهمیت است. مسأله دیگری که یولانزس به آن پرداخته و سعی نمود تعریف دقیق و مشخصی از آن ارائه دهد، خرده بورژوازی است. بر خلاف پیش بینی بسیاری از مارکسیست ها با وجود پیشرفت سرمایه داری، هنوز نمی توان چوابع را صرفاً به دو طبقه پرولتاریا و بورژوازی تقسیم کرد. قشر گسترده ای با نام «مرسوم طبقه متوسط» در این میان وجود دارد که تبیین کاملی از سوی مارکسیست های کلاسیک درباره آن ها صورت نگرفته است.

یولانزس برای رسیدن به تعریفی دقیق، تنها به سطح اقتصادی اکتفا نکرده است و با بهره گیری از خصوصیات و ویژگی های طبقات در سطوح سیاسی و ایدئولوژیکی سعی دارد، چگونگی «تعیین ساختاری» خرده بورژوازی را شرح دهد. بر طبق تحلیل او، خرده بورژوازی جدید در فرایند رشد سرمایه داری به تدریج جانشین خرده بورژوازی سنتی شده است. خرده بورژوازی سنتی که متشکل از طبقات باقی مانده از شیوه های تولید پیشین سرمایه داری بودند، مانند کسبه پیشه وران، دهقانان و ده به سرور زمان به سمت معین شدن حرکت می کنند. خرده بورژوازی جدید شامل کارمندان و صاحبان حرفه های جدید می شود. یولانزس سعی دارد در سه سطح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی به تکنیک خرده بورژوازی از پرولتاریا بپردازد. از نظر اقتصادی، خرده بورژوازی جدید «کار غیر مولد» انجام می دهد. در حالی که طبقه کارگر «کار مولد» عرضه می کند. از نظر سیاسی، خرده بورژوازی جدید برخلاف کارگران تحت سرپرستی و نظارت سرکارگر، «قرار ندارد» در نظر ایدئولوژیکی، خرده بورژوازی جدید «کار فکری»

انجام می دهد. در حالی که کارگران، «کار بدنی» انجام می دهند. خرده بورژوازی جدید از جهات مهمی دنباله خرده بورژوازی سنتی است. به ویژه از نظر ایدئولوژیکی. به این معنی که هر دو طبقه با وجود این که متعلق به دو شیوه تولید متفاوت هستند، بحث به مبارزه طبقاتی فلسفی در جامعه

مواضع یکسانی اتخاذ می کنند. در نتیجه این وضعیت، مسأله وحدت ایدئولوژیکی میان خرده بورژوازی سنتی و مدیران پیش می آید. او همین رو است که می توان آن دو افراد یک طبقه دانست. به عبارت دیگر این دو طبقه از لحاظ ایدئولوژیکی یک طبقه واحد را تشکیل می دهند. عناصر اصلی این ایدئولوژی عبارت است از: فردگرایی، اصلاح گرایی

(Reformism) و قدرت پرستی. واژه در غلظتین به وضع پرولتاریایی خرده بورژوازی را بر آن می دارد. تا به هويت شخصی و پیشرفت فردی تأکید کنند. خرده بورژوازی همچنین به طور کلی نسبت به نظام سرمایه داری نگرشی اصلاح طلبانه دارد و رفاه حال خود را در چنین اصلاحی می جوید. قدرت پرستی و قدرت طلبی مهم ترین ویژگی سیاسی خرده بورژوازی است که از موقعیت بینایی و شکننده آن در فاصله طبقات اصلی ناشی می شود.

بر طبق مفاهیم اصلی نظریه یولانزس همگونی که اشاره شده، تمیز میان خرده بورژوازی و طبقه کارگر در سه سطح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی ضرورت می یابد. تمیز میان کار مولد و کار غیر مولد از نظر اقتصادی، به عنوان شاخص طبقه کارگر در خرده بورژوازی جدید این نتیجه را رد می می آورد که «کار جزئی» به تنهایی معیار طبقه کارگر نیست. از همین رو به نظر یولانزس همه مزدبگیران کارگر محسوب نمی شوند زیرا کل مزدبگیران در کار مولد، درگیر نیستند. منظور یولانزس از کار مولد کاری است که تولید کننده ارزش مازاد مادی و کالایی (۳) است و در عین حال جنبای روابط استثمار را باز تولید می کند. با توجه به این تعریف مزدبگیرانی که کار غیر مولد انجام می دهند خارج از طبقه کارگر قرار می گیرند زیرا اساساً خارج از رابطه اصلی کارگر در جامعه سرمایه داری هستند. خرده بورژوازی جدید هر چند جزء بورژوازی نیست، لیکن سهمی هم در تولید ارزش مازاد ندارد و حداقل به طور غیر مستقیم استثمار می شود. در عین حال به طور غیر مستقیم سود هم می برد. یعنی در مسیر «توزیع» ارزش مازاد قرار دارد.

از نظر ایدئولوژیکی طبقه کارگر تحت سلطه قرار گرفته و در این خود فلسفی از تقسیم کار فکری و بدنی است. خرده بورژوازی جدید در فرایند تولید مادی کار فکری انجام می دهد و به سلطه سرمایه بر کار، مشروعیت ایدئولوژیکی می بخشد. بدین سان جنبای کارگران از فرایند برنامه ریزی و اداره در امر تولید توجه می شود. «کارگران فکری» (۴) یعنی کارشناسان و متخصصان در فرایند تولید سلطه ایدئولوژیکی سرمایه را اعمال می کنند و بنابراین طبقه جزئی از طبقه کارگر به شمار نمی آیند. بنابراین معیار ایدئولوژیکی نقش مهمی در تعیین مواضع طبقاتی آنها می کند. کارشناسان و متخصصان فنی گرچه خود از مزدبگیران مولد هستند اما از لحاظ ایدئولوژیکی موقعیت مسلطی نسبت به طبقه کارگر دارند و از همین رو جزئی از خرده بورژوازی جدید به شمار می روند. البته لازم به ذکر است که کار فکری، خود نیز تحت سلطه ایدئولوژیکی سرمایه قرار دارد.

در مجموع باید عنوان داشت که اگر یولانزس در رابطه با طبقات اجتماعی بر سه نکته اساسی تأکید دارد: یکی اینکه طبقات را نمی توان خارج از فرایند مبارزه طبقاتی تعریف کرد، به این تعبیر، طبقات ساختاری است یا جایگاه های مشخصی در ساختار اجتماعی جامعه نیستند. به نظر یولانزس، طبقات در



عین حال متضمن ندرت طبقاتی و مبارزه طبقاتی هستند نمی توان گفت که طبقات اول وجود دارند و پس از آن مبارزه طبقاتی می شود. طبقات اجتماعی همان افعال طبقاتی یعنی مبارزه طبقاتی هستند و تنها می توان آن ها را در تبارش با یکدیگر تعریف کرد. به سخن دیگر طبقات و مبارزه طبقاتی جزئی از خصایص نظام است. روابط اجتماعی را تشکیل می دهند که عملیات اصلی تقسیم اجتماعی کار به شمار می رود. خلاصه این که طبقات اجتماعی بصورت سیستم وجود ندارند بلکه در عمل تبارش از مبارزه طبقاتی می آیند. موم این که طبقات اجتماعی به موقیعت های عینی در درون فرایند تولید اجتماعی اشاره دارند به نظر یولتزاس، موقیعت های عینی مورد نظر، مستقل از اراده اعضاء طبقات اجتماعی هستند نباید تحلیل چنین موقیعت های طبقاتی عینی را با تحلیل اعضاء طبقاتی که آن موقیعت ها را تشکیل می دهند، خلط کرد. موقیعت های ساختاری و عینی یاد شده به طور مستقل از کنشگران یعنی افرادی که در درون آن موقیعت ها قرار می گیرند در فرایند تقسیم کار اجتماعی باز تولید می شوند. یولتزاس چنین باز تولیدی را به عنوان تعیین شده گی، ساختاری طبقه (Structural Determination of Classes) نام گذاری می کند. به طور کلی برای تعریف طبقات اجتماعی باید موقیعت های عینی ساختاری در درون روابط اجتماعی تبارش آمیز را پژوهش است.

موم این که طبقات نه تنها در سطح اقتصادی بلکه همچنین در سطح سیاسی و ایدئولوژیک به طور ساختاری تعیین می شوند به سخن دیگر نه تنها موقیعت عینی اقتصادی طبقات اجتماعی، نقش صمدی در تعیین و ایجاد آن ها سازند بلکه موقیعت آن طبقات در روابط ایدئولوژیک و سیاسی سلطه نیز به همان اندازه مهم است. از دیدگاه یولتزاس، روابط سیاسی و ایدئولوژیک خود جزئی از تعیین شدگی ساختاری طبقه است. موقیعت عینی طبقاتی تنها نتیجه موقیعت اقتصادی در درون روابط تولید نیست بلکه نتیجه موقیعت قدرت در درون روابط سیاسی و ایدئولوژیک نیز هست. خلاصه این که عوامل سیاسی و ایدئولوژیک جزء عوامل سازنده و تشکیل دهنده طبقه است.

خلاصه آراء یولتزاس درباره طبقات اجتماعی این است که (۱) طبقات اجتماعی «یعنی ساختاری» دارند یعنی آن ها مستقل از آگاهی و اراده اعضاء طبقه به گونه ای عینی وجود دارند. (۲) با این همه طبقات یکسره با ساختارهای اقتصادی تعیین نمی شوند بلکه عوامل سیاسی و ایدئولوژیک نیز در آن ها نقش دارند. (۳) یولتزاس می گویند تا زمانی که همبستگی ساختار گرایی عینی از رویکرد «کلاسی» آنان درباره طبقات اجتماعی پرهیز کند او می گفت که طبقات اجتماعی تنها از طریق فرایند همبستگی مبارزه طبقاتی تعیین می شوند و این مبارزه نیز به مبارزات اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک تقسیم می شود. طبقات از ترکیب این مبارزات که پیوسته در جریان است ساخته می شوند.

دولت سرمایه داری و مبارزه طبقاتی در آثار اولیه یولتزاس، دولت نخست به عنوان جایگاه سلطه طبقاتی، یعنی محصول ساخت بررسی می شود و سپس در آثار متأخر، دولت به عنوان جایگاه مبارزه طبقاتی، یعنی محصول عمل مورد تحقیق قرار می گیرد. بدین سان دو نظریه دولت در اندیشه یولتزاس وجود دارد. نظریه دولت به عنوان عرصه سلطه طبقاتی (در کتاب قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی - ۱۹۶۸) و سباحت زیادی به تفسیر های مارکسیست کلاسیک دارد. در حالی که نظریه دولت به عنوان عرصه مبارزه طبقاتی (کتاب دولت قدرت و سرمایه - ۱۹۷۸) بدیع تر است. یولتزاس استدلال می کند که دولت روابط اقتصادی و سلطه طبقاتی را در سطح سیاسی جزئی تولید می کند. از این نظر، وضع سیاسی طبقه کارگر یعنی تفرقه و شکاف بین کارگران نتیجه نحوه عمل ساخت دولت است نه آنکه مقتضای ساخت تولیدی

باشند. در حقیقت ساخت اقتصادی سرمایه داری ذاتاً متضاد است. «اجتماعی» کسرها فرایند تولید گسترش روابط جمعی در میان کارگران است. ساخت اقتصادی بصورت تکوین و جایگاه طبقات اجتماعی را تعیین می کند. در مقابل ساخت سیاسی یا دولت موقیعت و مبارزه طبقاتی سیاسی طبقات اجتماعی را مشخص می سازد. سازمان یابی طبقات بالا و بی سازمانی طبقات پایین، نتیجه عملکرد ساخت قدرت دولتی است. ساخت دولتی گرچه خود به وسیله فرایند تولیدی تعیین می شود. لیکن از منظر عه و آگاهی طبقاتی جلوگیری می کند. دولت اعضاء یک طبقه اجتماعی را از طریق عمل سیاسی و ایدئولوژیک خود همچون افرادی مجزا و مترده به عنوان «شهروندان» جلوه می دهد، حال آنکه نظام تولید اقتصادی ذاتاً افراد را به درون جایگاه طبقاتی و جمعی هدایت می کند. ساخت سیاسی و ایدئولوژیک دولت گسترش رقابت در میان اعضاء یک طبقه و کاهش مبارزه میان طبقات متخاصم را تشویق می نماید. بدین سان، دولت به عنوان مظهر هصلحت عمومی ظاهر می شود. با این حال دولت از دیدگاه یولتزاس عرصه سلطه طبقه است.

اجتماعی است هر چند خود را از طریق تشویق رقابت در میان اعضاء آن طبقه در سطح اقتصادی در طلب ماهیت طبقاتی آن می گویند. به نظر یولتزاس مبارزه طبقاتی در سطح سیاسی دارای استقلال نسبی از مبارزه طبقاتی در سطح اقتصادی است و مبارزه اخیراً از دیده نهان می آید. مبارزه طبقاتی در سطح سیاسی، تفریق طبقاتی در سطح اقتصادی را به وحدت طبقاتی سرمایه داری در سطح سیاسی تبدیل می کند که به نوبه خود نظام سلطه طبقاتی در سطح اقتصادی را تعیین می نماید. دولت و حتی راه که در سطح اقتصادی در هم می شکند در سطح سیاسی باز تولید می کنند. بدین سان، منافع طبقه مسلط به عنوان مظهر هصلحت عمومی و ملی ظاهر می شود. در کتاب «قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی» یولتزاس بر این عقیده است که در نتیجه دخالتی که دولت

در روند مبارزه طبقاتی در سطح اقتصادی می کند روند مبارزه طبقاتی در سطح دولت تحت سلطه طبقه مسلط قرار می گیرد. در اینجاست که مفاهیم اصلی «بلوک اکثریت» و «همزمنی» وارد می شود. بلوک قدرت از اجزای طبقه مسلط تشکیل شده است و کارکرد اصلی آن، ایجاد وحدت میان اجزای طبقه مسلط و بازسازی طبقه حاکم است که دولت را در دست دارد. منافع این طبقه از طریق فرایند های ایدئولوژیک به عنوان منافع و مصالح عمومی باز نموده می شود. در نتیجه سلطه سیاسی بصورت سلطه طبقاتی ظاهر نمی شود و چنین به نظر می رسد که اصلاً اختلاف و مبارزه طبقاتی در کار نیست. چنین وضعی و تحلیل همزمنی طبقه مسلط پیش می آید. همزمنی، استیلا و سلطه ایدئولوژیک است که از ساخت سلطه کلی طبقه حاکمه تجزیه ناپذیر است. طبقه مسلط طبقاتی است که دارای همزمنی باشد. همزمنی ایدئولوژیک و قدرت سیاسی طبقه حاکم به هم پیوسته است. در درون یک ساخت اقتصادی، سلطه طبقه مسلط، در سطح سیاسی بصورت قدرت سیاسی و در سطح ایدئولوژیک بصورت همزمنی ایدئولوژیک ظاهر می شود. ایدئولوژی جزئی از مبارزه طبقاتی است زیرا بر سلطه و استعمار طبقاتی سرپوش می گذارد و با تکی وجود مبارزه و مبارزه طبقاتی در حفظ سلطه و همبستگی نظام اجتماعی موثر است. طبقه مستولی در بلوک قدرت، به وسیله ایدئولوژی، خود را مظهر هصلحت عامه می نماید و حمایت طبقات تحت سلطه را طلب می کند. بنابراین ایدئولوژی یکی از مهم ترین ابزارهای بازتولید و روابط سلطه اجتماعی است.

از دیدگاه یولتزاس در کتاب «قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی» به طور کلی دولت گرچه عموماً تحت سلطه طبقه یا خرده طبقه واجد همزمنی قرار دارد. لیکن مستقیماً نماینده منافع طبقاتی عضو بلوک قدرت نیست بلکه تنها نماینده منافع سیاسی آنهاست و به مبارزات سیاسی آن ها وحدت و سازمان می بخشد و رقابت و چنددستگی میان آن ها را کاهش می دهد و در عین حال، رقابت و چنددستگی درونی میان طبقات تحت سلطه می زند. بنابراین دولت طبقه یا عنوان هم عرصه سلطه طبقاتی، محصول مبارزه طبقاتی در درون جامعه مدنی است. مبارزه طبقاتی دیگر در درون عرصه دولت صورت نمی گیرد. البته دولت بر شکل گیری مبارزات طبقاتی در درون جامعه مدنی اثر می گذارد. از آنجا که دولت به عنوان عرصه سلطه طبقات مسلط تکوین می یابد طبقات تحت سلطه بر عملکرد آن تأثیر می گذارند. از همین رو، اتخاذ سیاست های به سود طبقات تحت سلطه یا سلب برخی از امتیازات طبقات مسلط، سلطه و قدرت سیاسی این طبقات را به خطر نمی اندازد. بدین سان رابطه قدرت در حوزه سیاسی با رابطه قدرت در حوزه اقتصادی

تفاوت کامل ندارد و این به معنای استقلال نسبی دولت است. اعطای امتیازاتی به طبقات تحت سلطه گرچه ممکن است در «کتابه مدنت» به زیان منافع اقتصادی طبقات مسلط باشد، لیکن در «کتاب مدنت» به سود علائق و مصالح سیاسی این طبقات تمام می شود. قدرت سیاسی طبقات مسلط از این طریق خنثی نمی یابد. از این دیدگاه دولت طبقه اتیاز صرف و سلطه ای در دست طبقات مسلط نیست. به علاوه اعطای چنین امتیازاتی، به سازمان و وحدت طبقات تحت سلطه، آسیب می رسد. در حقیقت هر زمان امکان مبارزات سیاسی طبقات تحت سلطه افزایش یابد، اتخاذ چنین تدبیری تنها راه حفظ سلطه طبقات مسلط خواهد بود. بدین سان، نه تنها سلطه طبقاتی تضعیف نمی شود بلکه تقویت هم می گردد.

انتقادات بسیاری در نظریات اولیه یولتزاس درباره دولت و طبقات اجتماعی صورت پذیرفته است. مشاجرات وی با رالف میلبند نویسنده مارکسیست انگلیسی و صاحب اثر معروف دولت در جامعه سرمایه داری یکی از مباحث تئوریک بسیار مشهور در ادبیات مارکسیستی است که در مجله «چپ نو» در سال های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۲ انجام یافت. رالف میلبند در تحلیل دولت در جامعه سرمایه داری به مغایله با نظریه رایج در جامعه شناسی سیاسی غرب یعنی نظریه «جمهوریسم» یا تکثر منافع و گروه های قدرت بر خاسته وی در مقابل اینگونه نظریات که دولت را در درون منافع و علائق کارگزاران جامعه مدنی، داری بی طرف می دانند، با بهره گیری از آمار و اطلاعات تجربی در مورد کشورهای سرمایه داری معاصر نشان می دهد که در این جوامع طبقه مسلط وجود دارد که وسایل تولید را در اختیار خود داشته و با مهم ترین نهاد های سیاسی جامعه مدنی او تشبیه می نماید. رالف میلبند در مقاله های گروهی دارای روابط بسیار نزدیک و نیرومندی است. بر طبق تحلیل میلبند و هم شامل نمایندگان این طبقه در مناصب محاسن و فلسی دولت مدنی بسیار بیش از شمار نمایندگان دیگر طبقات است. همچنین میلبند بر نقش دولت در بازتولید جامعه طبقاتی تأکید می کند. به طور کلی، بر طبق استدلال او اغلب کسانی که مواضع قدرت دولتی را انشمال می کنند از همان طبقه هستند که قدرت اقتصادی را در دست دارند. به همین دلیل است که دولت نماینده منافع طبقه مسلط است.



طبقات اجتماعی مستقل از آگاهی و اراده اعضاء طبقه، به گونه ای عینی وجود دارند و در کنار ساختارهای اقتصادی عوامل سیاسی و ایدئولوژیک نیز در تعیین آنها نقش دارند.

فرونی، خارج نشده و فاقد مواضع معرفت شناختی و پژوهشگری متفکرانه می باشد. به عبارت دیگر، میلبند در درون چهار چوب های علم سیاست بورژوازی به نظریات یولتزاس نقد وارد می کند. به نظر یولتزاس، طبقات اجتماعی و دولت بر خلاف تحلیل میلبند ساختاری عینی هستند و نمی توان آن ها را به روابط اشخاص و ایت (ها) تقلیل داد. مشارکت مستقیم و شخصی اعضاء طبقات مسلط در دستگاه دولتی، دلیل و علت اساسی وابستگی دولت به طبقات نیست، بلکه معلول آن وابستگی است. علت اساسی علتی - ساختاری است. از این رو، پایگاه طبقاتی صاحبان قدرت دولتی ربطی به ماهیت طبقاتی دولت ندارد. حتی ممکن است منافع طبقه مسلط وقتی به بهترین شیوه تأمین شود که قدرت سیاسی در دست طبقاتی غیر از طبقه مسلط باشد. دولت به هر حال منافع طبقه مسلط را تأمین می کند. حتی اگر از نظر پرسش و پایگاه اجتماعی دارندگان قدرت سیاسی و طبقه مسلط نسبت وجود نداشته باشد خلاصه دولت را نمی توان به روابط شخصی اعضاء طبقه مسلط و دستگاه های دولتی تقلیل داد.

سر انجام در اثر انتقادات و مشاجرات کارگران، یولتزاس مواضع ساختارگرایانه خود را که حتی به عقیده برخی با کارکردگرایی شباهت داشت، را در آثار بعدی اش تعدیل کرد و به تحلیل و نقش مبارزات طبقاتی در ساخت دولت علاقت شد. وی در کتاب «دولت قدرت، سرمایه، نظریات اولیه خود درباره دولت به عنوان عرصه سلطه طبقاتی و آنچه استقلال از منافع طبقاتی جامعه مدنی را تغییر داد و استقلال کرد که دولت از چه در صدد است از طریق مداخله در تفرقات و مبارزات جامعه مدنی منافع طبقه مسلط را تأمین کند و پاسداری کند. در نتیجه این مداخله، طبقات تحت سلطه را دچار تفرقه می سازد و سرانجام خود را از طریق همزمنی ایدئولوژیک مشروطیت می بخشد. اساساً در عین حال و در جریان این کارکرد مبارزات طبقاتی را به درون خود می کشاند. استقلال نسبی دولت تنها به این معنی نیست که دولت در شکل دهی منافع طبقاتی جامعه مدنی نقش مهمی ایفا می کند بلکه معنای دیگر استقلال نسبی و در واقع یکی از ثمرات اصلی آن این است که مبارزه طبقاتی در درون دولت

تولید می یابد.

منابع:

- ۱- اسپنسر، ج (۱۹۷۶) تاریخ تمدنهای پیشرفته، تهران: نشر نی.
- ۲- یولتزاس، ن (۱۹۶۸) دولت و دیکتاتوری، ترجمه دکتر احمد نهری، نشر افق، تهران.
- ۳- یولتزاس، ن (۱۹۷۸) نظریات اولیه جامعه شناسی در درون جامعه ترجمه حسن نازی، تهران: انتشارات علمی.
- ۴- گریب، د (۱۹۷۷) نظریات اجتماعی ترجمه محمد باقری، تهران: نشر مطهر.
- ۵- Giddens and D. Held (eds) Class, Power and Conflicts.

پانویس:

- ۱- «موم است که دولت (دولت) تولید در سطح اقتصادی و سیاسی اجتماعی می شود، در حالی که هم سلطه اقتصادی و هم سلطه سیاسی است. به سخن دیگر، دولت تنها از طریق فرایند همبستگی در کار می شود. معنی فاعل به این است که تولید سلطه می شود».
- ۲- «مالکیت خصوصی به این شکل در تئوری سابق از نظر یولتزاس مثال بارزی برای عدم اطلاق مالکیت، حرفی و اقتصادی به شمار می رود. در واقع مالکیت دولتی (ایمانی) مرفقاظولتری برای پنهان کردن منافع واقعی مالکیت اقتصادی می باشد. تنها با تئوریک مالکیت اقتصادی می توان به مالکیت دولتی اطلاق کرد».
- ۳- «به عقیده من، کسی که کمال حاصل کرده و همچنین نظریات دیگری در دسترس هم می باشد، یعنی کسی که تنها در فرایند تولید ماکزیم بهره مند و سازماندهی (از روش سازماندهی افراطی) می باشد، مالکیت دولتی است».
- ۴- «از آگاهی که یولتزاس فریاد تولید را منصف بر هر ایدئولوژی می دانست، کارگزاران متضاد را بر آن قرار داد. به سخن دیگر، یعنی اکثریت منصف یعنی هیچ در اکثر منصف، خرده بورژوازی به حساب می آید».
- ۵- «به عقیده من، کسی که کمال حاصل کرده و همچنین نظریات دیگری در دسترس هم می باشد، یعنی کسی که تنها در فرایند تولید ماکزیم بهره مند و سازماندهی (از روش سازماندهی افراطی) می باشد، مالکیت دولتی است».